

Jurisprudence of Knowledge and its Methodological Characteristic¹

Muhammad-Reza Jahangiri

Student of the Jurisprudence and Principles, seminary of the Baqiyatullah Institute of Qom. Qom - Iran. E-mail: mz.gahangiri@gmail.com

 <https://orcid.org/0000.0002.4217.4143>

Receiving Date: 2024-03-23; Approval Date: 2024/09/05

Abstract

The production of Humanities-Islamic Sciences is one of the concerns that has attracted the attention of various revealed discourses. However, not addressing the methodological foundations of using revelation in this field has led many studies to face the challenge of being unmethodical. Since the juxtaposition of reason (*'Aql*), revelation (*Wahy*), and experience in the humanities can impose or confuse the researcher, in the present study, by considering the descriptive propositions of revelation as the axis of the research process, an attempt has been made to explain the methodological foundations in a comprehensive and coherent manner. Based on that, the challenges of using revelation in scientific re-

1. Jahangiri. M (2025). "Jurisprudence of Knowledge and its Methodological Characteristic". *Methodology of Islamic Studies*. p.p: 55-81.  10.22081/MIS.2024.69302.1048



This Article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

search should be resolved. In this regard, the theory of “jurisprudence of knowledge” has been considered an alternative to theories such as additional jurisprudence and Qurānīc-Ḥadīth approaches. Description-oriented, emphasis on guiding evidence, and the use of all religious sources are among the three main characteristics of this theory. In this study, by utilizing the rational-deductive method, features such as citation-oriented, creating interaction between knowledge sources, justifiability of the overall use of evidence, creating interaction between jurisprudential rulings and scientific guidelines, and finally the possibility of utilizing the testing element are considered other features of the proposed approach.

KeyWords: Humanities-Revealed Sciences, Jurisprudential Knowledge, Revealed Research Method in the Humanities Sciences, Humanities-Islamic Sciences, Method of Inferring Religious Theories, Methodology of Inferring Knowledge.

فقه معارف و شاخصه‌های روش شناختی آن^۱

محمد رضا جهانگیری 

طلبه درس خارج فقه و اصول مؤسسه بقیة‌الله قم. قم - ایران رایانامه: mz.gahangiri@gmail.com

چکیده

تولید علوم انسانی اسلامی، از دغدغه‌هایی است که توجه گفتمان‌های وحیانی مختلفی را به خود اختصاص داده است. اما پرداخته‌نشدن به مبانی روش شناختی استفاده از وحی در این عرصه، بسیاری از تحقیقات را با چالش روبرو می‌کند. از آنجاکه کنار هم قرار گرفتن عقل، وحی و تجربه در علوم انسانی، می‌تواند محقق را دچار تحمیل و یا التقاط کند، در تحقیق حاضر با در نظر گرفتن گزاره‌های توصیفی وحی به عنوان محور فرایند تحقیق، تلاش شده است تا مبانی روش شناختی به صورتی شامل و منسجم تبیین گردد و بر اساس آن، چالش‌های استفاده از وحی در تحقیقات علمی برطرف گردد. در این راستا نظریه «فقه معارف» جایگزین نظریاتی چون فقه‌های مضاف و رویکردهای قرآنی و حدیثی دانسته شده و توصیف محوری، تأکید بر ادله ارشادی و بهره‌گیری از همه منابع دینی، در زمره سه شاخصه اصلی این نظریه قرار گرفته است. در این پژوهش، با بهره‌گیری از روش عقلی - استنتاجی، ویژگی‌هایی چون استناد محوری، ایجاد تعامل میان منابع معرفتی، توجیه‌پذیری استفاده مجموعه‌ای از ادله، ایجاد تعامل میان احکام فقهی و دستورالعمل‌های علمی و در نهایت امکان بهره‌گیری از عنصر آزمون ویژگی‌های دیگر رویکرد پیشنهادی دانسته شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی وحیانی، فقه معارف، روش تحقیق وحیانی در علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی، روش استنباط نظریات دینی، روش شناسی استنباط معارف.



فقه معارف و
شاخصه‌های
روش شناختی آن

۶۱

۱. جهانگیری، محمد رضا (۱۴۰۴). فقه معارف و شاخصه‌های روش شناختی آن. دوفصلنامه روش شناسی علوم

اسلامی، سال اول، شماره اول. صص: ۵۵-۸۱ 

مقدمه

با آغاز گفتمان تولید علوم دینی، رویکردهای وحیانی مختلفی در این راستا شکل گرفته‌اند. جریان‌هایی چون رویکرد تفسیری (مانند: اخوت، ۱۳۹۲)، جریان‌های حدیث پژوهی (مانند: محمدی‌ری‌شهری، ۱۳۸۵؛ پسندیده، ۱۳۹۲)، فقه‌های مضاف (مانند: اعرافی، ۱۳۹۵ الف) و فقه حکومتی (مانند: کعبی، ۱۳۹۳؛ ذوالفقاری و سیدیان، ۱۳۹۱) از جمله مهم‌ترین جریان‌های وحیانی به‌شمار می‌روند. اما با توجه به آنکه هر یک از این رویکردها با یکی از دو چالش غیرروشنمندی و یا ناکارآمدی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، در مقاله حاضر بر آن شدیم تا با معرفی «فقه معارف» به‌عنوان رویکردی جایگزین، به رفع کاستی‌های موجود در تحقیقات وحیانی بپردازیم. در نتیجه هدف از مقاله حاضر، پاسخ به این پرسش است که رویکرد معارفی به فقه، چگونه می‌تواند جایگزینی مطلوب برای رویکردهای پیش گفته تلقی شود؟

نویسنده، بر این باور است که باتکیه بر دو عنصر توصیف‌محوری و ارشادی بودن ادله، می‌توان به منطقی جامع و سازوار دست‌یافت که رویکردهای وحیانی پیش گفته را روشمند و متحد می‌سازد. بدین جهت پس از مرور پیشینه و مفهوم‌شناسی فقه معارف، به ضرورت تأسیس آن اشاره می‌کنیم و سپس، با تبیین و تکیه بر عناصر اصلی آن، به طرح شاخصه‌های روش‌شناختی این رویکرد در مواجهه با چالش‌های نظری می‌پردازیم. پژوهش حاضر، پژوهشی بنیادی-نظری است و در صدد ارائه یک پارادایم^۱ وحیانی برای پژوهش در علوم انسانی است. این تحقیق از روش کتابخانه‌ای برای گردآوری و از روش عقلی-استنتاجی برای داوری داده‌ها بهره‌مند است.

روشناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۶۲

مرور پیشینه

فقه معارف، رویکردی استنباطی در جهت روشمند کردن استفاده از وحی در علوم انسانی است. از این رو، تمام منابعی که در صدد استنباط روشمند از وحی هستند، می‌توانند به‌عنوان پیشینه این رویکرد در نظر گرفته شوند. در یک دسته‌بندی

1. Paradigm.

کلی می‌توان این آثار را به دو دسته سنتی و پویا تقسیم کرد. دسته سنتی؛ شامل آثار تولیدشده در دو موضوع فقه و اصول است (مانند آثار: مرتضی انصاری، ۱۴۱۵ق) و (سید محمدباقر صدر، ۱۴۱۷ ب). قوت این دسته در روشمند بودن آن‌ها است؛ اما از آنجا که ضوابط تولیدشده در آن‌ها متناسب با استنباط احکام فقه فردی تدوین شده‌اند، اکتفا به این ضوابط در عرصه‌های جدید بدون گزینش و اصلاح-ناکارآمد به نظر می‌رسد. آثار پویا، دربرگیرنده منابعی است که تولیدکنندگان آن‌ها درصدد پاسخگویی به مسایل علوم انسانی از طریق منبع وحی بوده‌اند. در این میان برخی (مانند: باقری، ۱۳۸۹؛ میرباقری و دیگران، ۱۳۹۳؛ شریفی، ۱۳۹۵؛ خطیبی، ۱۴۰۱؛ و جهانگیری، ۱۴۰۲)، به تبیین مبانی و روش آن پرداخته‌اند و برخی (مانند: باقری، ۱۳۸۴؛ اخوت، ۱۳۹۲؛ پسندیده، ۱۳۹۲؛ و اعرافی، ۱۳۹۵ الف) به‌طور مستقیم، به تولید محتوا و پاسخگویی به مسایل علوم انسانی توجه کرده‌اند. دسته اول از این آثار، هرچند در رابطه با مبانی و کلیات منابعی غنی به‌شمار می‌روند اما در پرداختن به ضوابط کاربردی از غنای کافی برخوردار نیستند و در دسته دوم، مبانی روش‌شناختی استنباط، تبیین نشده است. لازم به ذکر است برخی (مانند: اعرافی، ۱۳۹۵ ب؛ و وکیلی، ۱۳۹۹) نیز درصدد تبیین ضوابط کاربردی استنباط از وحی در علوم انسانی برآمده‌اند؛ اما هر دو اثر با چالش ناکارآمدی مواجهند. اثر اول به‌دلیل تأکیدی که بر ادله مولوی دارد، و اثر دوم به‌سبب خلط میان روش استنباط احکام و معارف مورد نقد هستند (جهانگیری، صص ۹۶ و ۹۸).

فقه معارف و
شاخصه‌های
روش‌شناختی آن

۶۳

مفهوم‌شناسی «فقه معارف»

واژه «فقه» حداقل به دو معنای لغوی و اصطلاحی آن به کار گرفته می‌شود. این واژه در لغت به معنای فهمِ توأم با دقت و تأمل است (عسکری، ۱۴۰۰ق، ۸۰) و در اصطلاح به معنای علمی است که به بررسی حکم شرعی افعال مکلفین می‌پردازد. (میرزای قمی، ۱۳۷۸ق، ۵) در این میان با بررسی استعمالات روایی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱/۲۱۵ و ۸۲/۲). می‌توان گفت این لفظ حداقل در برهه‌ای از زمان اصطلاحی متشرعی برای معنای «فهم عمیق دین» بوده است. امروزه با وجود گفتمان دین حداکثری که داعیه‌دار دخالت دین در تمام شؤون زندگی است (اعرافی، ۱۳۹۶، ۷۹) حصر معارف

دین در سه ساحت عقاید، اخلاق، احکام نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. ازاین‌رو، با توجه به آنکه غرض از مباحث مطرح شده نیل به تولید علم دینی است، در ترکیب این نام‌گذاری، معنای فهم عمیق دین را مورد نظر قرار داده‌ایم.

مقصود از واژه معارف، «جمعی از دانش‌ها و شناخت‌ها» (دهخدا، ۱۳۸۵، ۲/۲۷۴۷) است. در نتیجه، اصطلاح «فقه معارف» دربردارنده چند عنصر دین محوری، گستردگی و عمق است. اما از آنجا که خاستگاه این رویکرد، ضرورت ورود به عرصه‌هایی است که فقه حکم به آن‌ها ورود نکرده است، اصطلاح فقه معارف متباین از فقه حکم در نظر گرفته شده است. تمایز این عرصه با فقه حکم و شاخصه‌های آن در ادامه تبیین خواهد شد. در مجموع و با توجه به اهمیت روشمندی در علم، (میرباقری و سبحانی و پارسا، ۱۳۹۳، ۱۴) به تعریف جامعی از فقه معارف یعنی «بررسی عمیق و روشمند معارف غیر حکمی دین» می‌توان اشاره داشت.

توصیف محوری و ضرورت تأسیس «فقه معارف»

مفهوم توصیف، اشاره به گزاره‌هایی دارد که به «است»ها می‌پردازند در مقابل گزاره‌های دستوری که به «باید»ها می‌پردازند. با توجه به همین دسته‌بندی، علوم نیز به دو دسته توصیفی و دستوری تقسیم می‌شوند (مشکانی سبزواری و مشکانی سبزواری، ۱۳۹۴، ۱۰-۱۱؛ گرای و مصباح، ۱۳۹۵، ۷؛ مصباح و محیطی اردکان، ۱۳۹۱، ۷). در این میان، علوم توصیفی دانسته شده‌اند که تنها به توصیف «است»ها می‌پردازند، برخلاف علوم دستوری که بر اساس مبانی از پیش فرض شده به ارائه «باید»ها می‌پردازند (خوانساری، ۱۳۷۶، ۲۷۵). با توجه به این تعاریف می‌توان توصیف محور بودن را شاخصه مشترک میان هر دو دسته در نظر گرفت؛ چرا که «باید»های ارائه شده در علوم دستوری نیز مبتنی بر «هست»ها به دست می‌آیند (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۴، ۱۱). مقصود از توصیف محوری در اینجا «تأکید بر مبنای قرار دادن گزاره‌های توصیفی» در مقابل مبنای قرار دادن گزاره‌های دستوری است. با وجود تفاوت‌هایی که بر پارادایم تحقیق در علوم مختلف حاکم است، توصیف محوری را می‌توان مهم‌ترین شاخصه روش تحقیق در علوم غربی دانست. علوم انسانی نیز از این قاعده مبرا نیست (شریفی، ۱۳۹۵، ۴۲)؛ ازاین‌رو، تمام رویکردهای

روشن‌شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۶۴

تحقیقاتی در علوم انسانی به صورتی به توصیف پدیده‌ها پرداخته‌اند. در این میان اثبات‌گرایان به کشف و توصیف روابط ثابت میان پدیده‌ها می‌پردازند (بلیکی، ۱۴۰۱، ۷۴ و ۱۹۲). و طرفداران هرمنوتیک به توصیف دلایل و معانی پدیده‌ها اشاره دارند (بلیکی، ۱۴۰۱، ۱۹۵) و طرفداران رویکرد انتقادی به توصیف ساختارهای پنهان می‌پردازند (بلیکی، ۱۴۰۱، ۱۳۵). دستور محوری در تاریخ علوم اجتماعی، پیشینه چندانی نداشته‌است از این رو، اندیشمندان به مقایسه آن با رویکرد توصیف‌محور نپرداخته‌اند؛ اما با توجه به متغیر بودن شرایط پدیده‌های عینی به‌خوبی روشن می‌شود که رویکردهای دستور محور ناکارآمد خواهند بود؛ چرا که تصمیم‌گیری متناسب با رویدادها و شرایط جدید بدون توصیف دقیق و جامع از موضوع امکان‌پذیر نیست. به‌طور کلی رویکردهای دستور محور را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: رویکردهایی که در سطح گزاره‌های دستوری باقی می‌مانند، و رویکردهایی که تلاش می‌کنند از طریق تحلیل گزاره‌های دستوری به گزاره‌هایی توصیفی دست یابند. رویکرد موجود در فقه حکومتی (مانند: کعبی، ۱۳۹۳؛ مشکانی سبزواری و دیگران، ۱۳۹۴)، رویکرد شهید صدر (صدر، ۱۴۳۴ق، ۴۱۵/۳) و اعرافی (اعرافی، ۱۳۹۵، اب، ۱۴۱) را می‌توان در دسته نخست، و رویکرد اعرافی (اعرافی، ۱۳۹۵، الف، ۲۶۶/۱) و خطیبی (خطیبی، ۱۴۰۱) را می‌توان در دسته دوم جای داد.

از آنجا که غرض از توصیف پدیده‌ها، پیش‌بینی و جهت‌دهی آن‌ها است (رایش‌بخ، ۱۳۷۱، ۲۵-۳۷) لذا نارسایی روش اول، در ناتوانی آن نسبت به پیش‌بینی و تصرف در موضوع باز می‌گردد. صدق احکام، تابعی از تحقق موضوع آن‌ها است و این علوم غربی و سیاست‌گذاری‌ها هستند که به تصرف و ایجاد تغییر در موضوعات می‌پردازند و از این طریق، موجب انفعال احکام و ایجاد عناوین ثانوی می‌شوند. روش دوم، در نهایت می‌تواند با مجموعه‌ای از اصول کلی به ترسیمی از وضعیت مطلوب بپردازد؛ در حالی که امکان و کیفیت پیاده‌سازی آن در جامعه همچنان مبهم باقی می‌ماند. علاوه بر آنکه بسیاری از احکام فقهی، برآمده از اصول عملیه هستند و کاشف از مراد شارع نیستند (صدر، ۱۴۱۷ق، الف، ۱۱/۱۱). همچنین اساساً امکان دست‌یافتن به یک اصل کلی‌تر از موارد استقرار شده، می‌تواند مورد مناقشه قرار بگیرد؛ چنان که برخی

همین مناقشه را نسبت به کاربرد روش استقراء در علوم تجربی نیز مطرح کرده‌اند (پوپر، ۱۳۷۰، ۴۰).

روش سوم نیز با اشکالاتی مواجه است. اول، آنکه در این روش با نوعی کشف ملاک به صورت حدسی مواجه هستیم (اعرافی، ۱۳۹۵، ب، ۱۸۷) و برخی از طرفداران نیز به آسیب‌های آن اشاره کرده‌اند (خطیبی، ۱۴۰۱، ۱۸).

دوم، آنکه با وجود ادله ارشادی بسیاری که به توصیف واقعیات خارجی پرداخته‌اند، علت بسنده کردن این روش به احکام مولوی روشن نیست.

سوم، آنکه برخی (خطیبی، ۱۴۰۱، ۷-۹؛ اعرافی، ۱۳۹۵، ب، ۱۷۱)، به این نکته اذعان کرده‌اند که بر اساس این روش، برای حدس زدن گزاره‌های توصیفی دینی باید از علوم غربی استفاده شود. در اینجا این پرسش در ذهن جدی می‌شود که با وجود تأثیر پیش فرض‌های غیر دینی در علوم غربی آیا چنین حدسی از اعتبار لازم برخوردار است؟ و چهارم، آنکه در بسیاری از موارد یک گزاره دستوری می‌تواند با یک یا چند پیش فرض توصیفی سازوار باشد؛ از این رو، کشف پیش فرض‌های توصیفی از احکام، در بسیاری از موارد ممکن نخواهد بود (جهانگیری، ۱۴۰۲، ۹۶).

در مجموع به نظر می‌رسد محور قراردادن گزاره‌های دستوری دین برای دستیابی به علمی که بتواند در جامعه تأثیرگذار باشد، روشی ناکارآمد و گاهی دست‌نیافتنی است. از این رو، ضرورت تعریف روش توصیف محور و وضوح بیشتری به خود می‌گیرد چنان که توصیف محور بودن علوم انسانی نیز بر آن تأکید می‌کند. مسئله‌ای که برخی دیگر از متفکران اسلامی نیز بدان اشاره کرده‌اند (اعرافی، ۱۳۹۵، ب، ۷۷) لذا با تأسیس فقه معارف و توجه به ظرفیت مغفول مانده ادله ارشادی بهتر می‌توان به نظامی علمی از گزاره‌های دینی دست یافت.

ضرورت تأکید بر ادله ارشادی در فقه معارف

یکی از مهم‌ترین پیامدهای روش توصیف محور در فقه معارف، تأکید بر ادله ارشادی است. در فقه احکام، بر اساس یک تقسیم‌بندی کلی خطابات شرعی را به دو دسته مولوی و ارشادی تقسیم می‌کنند. در رابطه با تفاوت خطابات ارشادی

و مولوی، تحقیقات متعددی ارائه شده است (فرحزادی، ۱۳۷۹؛ فاضلی هیجدهی، ۱۳۹۳؛ عرب صالحی، ۱۳۹۳؛ حاجوی، ۱۳۹۶؛ عیدی عطارزاده، ۱۳۹۷؛ فرزانه، ۱۴۰۱) که بسط آن مجالی مستقل طلب می‌کند؛ اما به‌طور خلاصه باید اشاره کرد که به‌نظر می‌رسد خالی بودن این خطابات از اعمال مولویت امری اتفاقی است. در این میان برخی به این مطلب تصریح کرده (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱، ۳۱۶/۱؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۱۷۰/۲؛ انصاری، ۱۳۸۳، ۲۱۷/۱)، و برخی به لوازم آن اشاره کرده‌اند (همدانی، ۱۳۷۶، ۲۸۱/۱۰؛ عراقی، ۱۴۱۱ق، ۶۷/۳؛ حسینی، ۱۴۱۵ق، ۳۸).

اما با توجه به آنکه خطابات ارشادی می‌توانند ارشاد به امری توصیفی و غیرحکمی باشند (حاجوی، ۱۳۹۶، ۱۶) لذا به نظر می‌رسد اطلاق کردن آن به خصوص «اوامر و نواهی دینی» موضوعیتی ندارد و می‌توان با توسعه در این مفهوم، به تعریف جامع‌تری دست یافت. از این رو، می‌توان دلیل ارشادی را «دلیلی دانست که مخاطب را به هر واقعیتی به جز حکم شرعی رهنمون می‌کند». به نظر نگارنده، چیستی واقعیت مورد اشاره، تغییری در تعامل با ادله ارشادی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که هویت خطاب ارشادی خالی بودن آن از اعمال مولویت است که از این جهت تفاوتی میان آن‌ها وجود ندارد.

تأکید بر ارشادی بودن ادله، برآمده از ضرورت توصیف محوری در روش تحقیق ۶۷ است. از آنجا که غرض در فقه معارف، دستیابی به واقعیت از طریق منبع وحی است؛ لذا مطالبه این غرض از ادله ارشادی به دو جهت معقول‌تر است: جهت اول، وجود مشکلاتی است که در رویکرد دستورمحور وجود داشت؛ و جهت دوم، آن است که برخلاف ادله مولوی، اخبار از واقعیات خارجی رسالت اصلی ادله ارشادی به‌شمار می‌رود.

شاخصه‌های روش شناختی فقه معارف

توصیف محوری و تأکید بر ادله ارشادی شاخصه‌های دیگر روش تحقیق در فقه معارف را به دنبال دارند. امتدادبخشیدن به این دو عنصر، شاخصه‌های روش شناختی مهمی را در فقه معارف ایجاد می‌کند که هر یک از آن‌ها، پاسخ به یکی از چالش‌های استنباط علمی است. در اینجا به مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌کنیم:

۱. استناد محوری

اولین چالش در تولید نظریه در علوم انسانی اسلامی، احراز دینی بودن آن‌ها است. از آنجا که منجزیت و معذرت صرفاً ناظر به جهت عملی گزاره‌ها هستند (حسینی، ۱۴۱۵ق، ۱۴۹ و ۱۶۱) و تطبیق آن‌ها بر گزاره‌های توصیفی ناممکن به نظر می‌رسد؛ لذا به ناچار باید عنصر دیگری را به عنوان ملاک اسلامی بودن گزاره‌ها تأسیس کنیم. از نظر نگارنده، مفهوم «استناد» به خوبی می‌تواند اغراض روش‌شناختی ما را در احراز دینی بودن نظریات تأمین کند.

اشاره به عنصر استناد در آثار دیگر اندیشمندان نیز به چشم می‌خورد (صفائی‌حائری، ۱۳۸۲، ۱۷۸) و (خطیبی، ۱۴۰۱، ۲۵) و (میرباقری و سبحانی و پارسا، ۱۳۹۳، ۱۴ و ۳۲ و ۹۱). ضرورت این عنصر، به سادگی از تحلیل مفهوم «علم دینی» به دست می‌آید. از آنجا که پیش‌فرض این مفهوم، امکان تأثیرپذیری فرایند تحقیق از عناصر غیر علمی است (گلشنی، ۱۳۹۲، ۷)؛ لذا لازم است به تبیین عناصر علمی تأثیرپذیر از عوامل غیر علمی اشاره کنیم. در رابطه با تأثیر عناصر غیر علمی در علم مباحث بسیاری مطرح شده است (گلشنی و جمالی و خطیری، ۱۳۹۹، ۳۰).

از نظر نگارنده، چهار عامل را می‌توان به عنوان عوامل اصلی در جهت‌داری علوم دانست: ۱. منابع تحقیق (میرباقری و سبحانی و پارسا، ۱۳۹۳، ۱۴)؛ ۲. هدف علم؛ ۳. جهان‌بینی (گلشنی، ۱۳۹۲، ۷-۸) و ارزش‌های اجتماعی (گلشنی و جمالی و خطیری، ۱۳۹۹، ۳۰ و ۳۶)؛ ۴. پیش‌داوری‌های علمی. از این رو، یک علم را زمانی می‌توان اسلامی دانست که در این ابعاد، قابل استناد به وحی باشد.

استناد در هر یک از عناصر یادشده، شکلی خاص به خود می‌گیرد. نویسنده، در اثری دیگر به روش احراز استناد در عنصر اول پرداخته است (جهانگیری، ۱۴۰۲). استناد در هدف، زمانی محقق می‌شود که علم مورد نظر در پاسخ به نیازهای متناسب با تعالیم دینی تولید شود (میرباقری و سبحانی و پارسا، ۱۳۹۳، ۹۰). در نتیجه به خوبی می‌توان دریافت که روش اصلی احراز استناد در بُعد هدف، واکاوی مسایل علمی بر اساس منشأ پیدایش و فرایند تحول آن‌ها است. از آنجا که پرسش بدون انگیزه ناممکن به نظر می‌رسد (کوهن، ۱۳۶۹، ۳۹)، هدف از این بررسی‌ها، دستیابی به انگیزه‌هایی

است که منشأ پیدایش یک سؤال علمی شده‌اند.

روش احراز استناد علم (در سطح حداقلی آن)، عبارت است از بررسی ارزش‌های احتمالی مؤثر در محتوای علم، و در سطح حداکثری، عبارت است از اصلاح ارزش‌های اجتماعی حاکم بر تحقیقات علمی. نگارنده با الهام‌گیری از رویکرد انتقادی (بلیکی، ۱۴۰۱، ۱۲۸)، روشی را برای دستیابی به سطح حداقلی پیشنهاد می‌کند. بر اساس روش پیشنهادی، ابتدا باید به واکاوی ارزش‌های پنهان مؤثر در تحقیقات علمی پرداخته و پس از خودآگاه شدن این ارزش‌ها به بازخوانی آن‌ها بر اساس منابع اسلامی پرداخت. و اما اصلاح این عناصر در جامعه هر چند عامل مهمی در دینی شدن علوم به شمار می‌رود (داوری‌اردکانی، ۱۳۹۹، ۱۲۵۳)؛ اما رسالتی کلان است که به ویژه بر دوش مسئولان تعلیم و تربیت و آموزش عالی است. اذعان به وجود عنصر پیش‌داوری در فرایند پژوهش، دیدگاه‌های متفاوتی را به همراه داشته است. در این میان برخی کاملاً به نفی آن پرداخته (بلیکی، ۱۴۰۱، ۱۴۵) و (واعظی، ۱۳۹۰، ۲۴۳). همچنین سنت علمی نیز یکی از عوامل مؤثری است که با خود پیش‌داوری‌هایی را به همراه دارد. اسلامی شدن یک علم، در گرو شناسایی این پیش‌داوری‌ها و اصلاح آن‌ها است. شهید صدر در کتاب اقتصادنا به بررسی و مقایسه مشکل اصلی در اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری می‌پردازد و از این طریق، کلان مسئله‌ای دینی در علم اقتصاد ارائه می‌دهد (صدر، ۱۴۳۴ق، ۳/۳۷۹). از نظر نگارنده، استناد از جانب پیش‌داوری‌ها در گرو دو امر است: ۱) تولید یک پارادایم و حیانی ناظر به تمام علوم اجتماعی؛ ۲) تولید نظامات تخصصی توصیفی بر اساس منابع و حیانی. بر آن هستیم که بیشترین پیش‌فرض‌های علمی ریشه در این دو ساحت دارند.

۲. سازواری کشف و استناد

«علم دینی» زمانی محقق می‌گردد که دو دغدغه کشف و استناد به دین به صورتی سازوار محقق شوند. در «فقه معارف» به سبب توصیف محوری آن و نیز تأکید آن بر ادله ارشادی این سازواری محقق می‌گردد. هر دلیل ارشادی، از آن جهت که صادرشده از منبع وحی است، مستند به دین بوده و از آن جهت که گزاره‌ای اخباری است، برخوردار از کاشفیت است. این درحالی است که ادله

مولوی جز دلالت بر وجود ملاکات مبهم حکم شرعی دلالتی بر واقعیت خارجی ندارند (صدر، ۱۴۱۸ق، ۱/۲۵۸).

تفاوت بنیادینی که میان این دو دسته وجود دارد، آن است که برخلاف ادله ارشادی، دلالت‌یابی در ادله مولوی در بسیاری از موارد تابعی از رویکرد حجیت‌مدارانه (احتجاجی) است (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۴۸). اما در رابطه با ادله ارشادی با توجه به آنکه این ادله در صدد بیان حکم شرعی نیستند، کشف جهت، چیستی مراد و اطلاق و عموم آن تابع رویکرد احتجاجی نیست. این ادله در صدد واقعیت‌های قابل ادراکی هستند که کنارهم گذاشتن آن‌ها می‌تواند معرفتی غیرتعبیدی را به‌همراه بیاورد. در نتیجه با وجود تفاوتی که میان روش استظهار از ادله مولوی و ارشادی وجود دارد، می‌توان چالش ناسازگاری استناد و کشف را نیز حل کرد.

۳. امکان بهره‌گیری از همه منابع معرفتی

سومین شاخصه روش‌شناختی که «فقه معارف» در سایه توصیف‌محوری و تأکید بر ادله ارشادی از آن برخوردار است، امکان بهره‌گیری توانمند از منبع عقل و تجربه است. برخلاف فقه احکام که موضوع آن، اساساً امری غیر قابل تجربه بوده و کار بست عقل در آن نیز با موانعی جدی مواجه است که عدم دسترسی عقل به ملاکات احکام و ظنی‌بودن بسیاری از استدلال‌های عقلی از جمله مهم‌ترین این موانع به‌شمار می‌روند (خوئی، ۱۴۲۲، ۱/۵۹؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۷/۳۵-۷۷).

اما در رابطه با موضوعات توصیف‌محور به نظر می‌رسد چنین وسواسی، مقبول نیست. از آنجاکه اخبار وحی از واقعیت‌های خارجی، از سنخ احکام تعبیدی نیست، پس از آنکه انسان از طریق وحی به این واقعیت‌ها رهنمون شد، بررسی بیشتر آن‌ها امری دور از دسترس عقل و تجربه نخواهد بود. در نتیجه امکان بهره‌مند شدن از منابع معرفتی دیگر نیز در فقه معارف وجود دارد.

اما با توجه به آنکه علت اصلی مراجعه به وحی، نقصان عقل بشری است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳، ۱۰۷؛ محمدی‌ری‌شهری، ۱۳۸۳، ۵۴؛ مطهری، ۱۳۷۳، ۱۵)، استفاده از منابع دیگر، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که استفاده از روش‌های استقرائی و

روش‌شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۷۰

استنتاجی، توسط وحی جهت‌دهی شوند. بخش مهمی از این دغدغه، باید از طریق تولید شبکه‌های تخصصی و توصیفی به‌دست آمده از وحی تأمین شود. علت ضرورت یافتن این امر، جهت‌دار بودن مفاهیم و مسایل موجود در علوم تخصصی است. رسالت این شبکه‌های مفهومی، ارائه مفاهیمی و حیانی است که از طریق آن‌ها بتوان به توصیف وضع موجود، مطلوب و فرایند انتقال پرداخت. سخن از این شبکه مفاهیم به مجالی دیگر واگذار می‌شود.

۴. امکان توسعه در روش‌های دلالت‌یابی

با توجه به آنکه در فقه احکام، غرض دستیابی به احکام شرعی است، گستره مدالیل آن منحصر در مجموعه احکام است. این در حالی است که ادله ارشادی، دچار چنین محدودیتی نیستند. بُعد دوم این امکان، ناظر به روش دلالت‌یابی است. تأکید بر ادله ارشادی، امکان استفاده از مدلول مجموعی ادله را در پی دارد؛ چراکه پس از شناخت ابعاد مختلف واقعیت از طریق وحی، استفاده از روش‌های تجربی و استنتاجی نیز ممکن می‌شود و با کنارهم قرار دادن آن ابعاد مختلف و با تکیه بر عقل‌ورزی، می‌توان به حقایق دست‌یافت که قبل از آن تبیین نشده‌اند. این حقایق جدید از آن جهت که از طریق کنارهم قرار دادن ادله مختلف به‌دست آمده‌اند، مدلولی مجموعی به‌شمار می‌روند. به‌عنوان مثال از کنارهم قرار دادن مقدمات زیر می‌توان اثبات کرد اصلی‌ترین عامل سرباز زدن از هدایت‌های الهی عنصر «کبر» است:

(أ) در آیه (اعلی: ۱۰) و (عبس: ۹) عامل پذیرفتن هدایت‌ها، وجود «خشیت» در انسان معرفی شده است؛

(ب) در آیه (علق: ۷و۶) عامل گناه، ویژگی «استغناء» معرفی شده است؛

(ج) با توجه به این دو آیه و با توجه به (عبس: ۵-۱۰) می‌توان گفت «خشیت» و «استغناء» دو عامل متضاد در پذیرفتن هدایت‌ها به‌شمار می‌روند؛

(د) در آغاز به نظر می‌رسد این تقابل، به این مقدار صحیح نیست؛ چراکه در موارد بسیاری انسان‌های غنی، انسان‌های خدا ترسی نیز هستند؛

(ه) مفهوم «استغناء» در مقابل دو مفهوم «فقر» و «احتیاج» است که در ضمن

آیات بسیاری بر آن‌ها تأکید شده است (واقعه: ۵۸-۷۲؛ فاطر: ۱۵؛ محمد: ۳۸)؛
(و) استغناء، عادتاً ملازم با کبر است و فقر و احتیاج عادتاً ملازم با خود
کوچک‌بینی و خشیت نسبت به محتاج‌الیه است؛
(ز) اینکه کبر مانع از پذیرش هدایت الهی است در آیاتی چون (غافر: ۵۶) مورد اشاره
قرار گرفته است؛

(ح) ملازمت کبر و طغیان و نیز تقابل آن با خشیت، از (نازعات: ۱۷-۴۱) قابل استفاده
است؛ چراکه در این آیات ابتدا فرعون طغیان‌گر دانسته شده (نازعات: ۱۷) سپس
دعوت به خشیت شده (نازعات: ۱۹) سپس به کبر وی اشاره شده (نازعات: ۲۱-۲۴)
سپس به عظمت مخلوقات غیر انسان اشاره شده و از این طریق، کبر مورد انتقاد قرار
گرفته است (نازعات: ۲۷-۳۲) و سپس به طغیان‌گران وعید داده شده (نازعات: ۳۷-۳۹) و
به کسانی که می‌ترسند وعده داده شده است (نازعات: ۴۰-۴۱).

با این مقدمات، می‌توان به این نتیجه رسید که «کبر» مانع اصلی سرباززدن از
هدایت است و «خشیت» مانع اصلی پذیرش هدایت است. درک «فقر»، مقدمه‌ای
برای تحقق خشیت بوده و احساس غنا یا همان «استغناء» مقدمه‌ای برای تحقق کبر
است. در اثبات این نظریه، هم از روش تجمیع احادیث استفاده شد، و هم در مقدمه
چهارم و ششم، روش تجربی مورد استفاده قرار گرفت، و هم از نگاه مجموعی به
ابعاد مختلف «پذیرش هدایت» به عنوان یک واقعیت بیرونی استفاده شد. این روش
می‌تواند به عنوان الگویی برای استفاده از دلالت مجموعی ادله به کار گرفته شود.

۱.۵. امکان توسعه در روش‌های اعتبارسنجی

یکی دیگر از آثار تأکید بر خطابات ارشادی، امکان توسعه در روش‌های
اعتبارسنجی است. با توجه به آنکه در خطابات مولوی، غرض احتجاج است لذا
اعتبار دلیل نقلی وابسته به وثوق به صدور و یا احراز وثاقت راویان است، اما در
رابطه با خطابات ارشادی، بررسی مضمون نیز می‌تواند به عنوان یکی از روش‌های
اعتبارسنجی مورد توجه قرار گیرد. این نکته، در روایات مختلفی مورد اشاره قرار
گرفته است (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۰۶/۲۷).

به نظر نگارنده ارزیابی مضمون، به معنای بررسی سازگاری دلیل با مجموع معارف ثابت شده است. در فقه احکام، این روش با وساطت مذاق شارع به کار گرفته می شود (عندلیب همدانی و ستوده، ۱۳۹۱؛ علیشاهی و ناصری مقدم، ۱۳۹۰). به عنوان نمونه امام خمینی در بحث ربا با کشف بغض شدید شارع نسبت به ربا، ادله حیل ربا را کنار گذاشته اند (موسوی خمینی، ۱۳۹۲، ۵۸۰/۲) ولی چالش اصلی استفاده از مذاق شارع در فقه احکام ندرت کشف مذاق شارع است؛ چراکه عواملی چون تعبدی بودن، حجت محور بودن و احتمال وجود اوامر امتحانیه در فقه احکام، احتمال خصوصیت در دلیل ناسازگار را تقویت می کنند.

اما در «فقه معارف»، استفاده از این روش، گستره بیشتری را به خود اختصاص می دهد؛ چراکه با وجود تأکید این رویکرد بر خطابات ارشادی، هیچ یک از عوامل تعبدی بودن، حجت محور بودن و احتمال اوامر امتحانیه در این عرصه محتمل نیست. از این رو، در «فقه معارف»، سازگاری یک دلیل با نظریه برآمده از مجموع ادله، قرینه ای بر اثبات اعتبار دلیل خواهد بود. اما در رابطه با ناسازگاری یک دلیل با نظریه مذکور اگر از ناسازگاری مورد نظر از جهت دلالت قابل خدشه نبوده و برآمده از مفاد دو دلیل باشد، در این صورت می توان گفت این ناسازگاری دلیل بر اعتبارنداشتن دلیل مذکور خواهد بود. در نتیجه، در فقه معارف اعتبارسنجی بر اساس مضمون نیز می تواند در کنار اعتبارسنجی بر اساس روایان یکی از روش های اعتبارسنجی به شمار بیاید. با توجه به این نتیجه، نام بردن از «افقهیت راوی» به عنوان یک مرجع (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۰۶/۲۷) نیز توجیه پذیر خواهد بود؛ چراکه اگر تنها معیار در اعتبارسنجی احادیث صدق و کذب روایان باشد، فقاهت نمی تواند تفاوت خاصی میان دو فرد صادق ایجاد کند.

۶. روش برون رفت از تعارض ادله

شاخصه دیگری که می توان از آن به عنوان ویژگی مهم «فقه معارف» نام برد، تمایز ذاتی میان تعارض در ادله مولوی و ادله ارشادی است. از آنجاکه در فقه معارف، منبع اصلی ادله ارشادی هستند، تعارض های واقع میان آنها متفاوت از تعارض های موجود در فقه احکام است؛ از این رو، روش ها برون رفت از این تعارض ها نیز

متفاوت خواهد بود. در فقه احکام، تعارض به چند شکل تباین، عموم و خصوص مطلق، و عموم و خصوص من وجه تقسیم شده‌اند و راهکارهای جمع عرفی عبارتند از تخصیص، تقیید، حکومت، ورود و حمل اظهر بر ظاهر. معیار عرفی بودن این جمع‌ها را برخی اظهر بودن و برخی قرینیت دانسته‌اند (خوئی، ۱۴۲۲ق، ۱/۴۲۵).

با بررسی موارد تعارض در فقه احکام به سادگی می‌توان دریافت که عامل اصلی تعارض در فقه احکام، وجود تضاد میان احکام شرعی یا تناقض میان ادله مولوی است (خوئی، ۱۴۲۲ق، ۱/۴۱۷)؛ از این رو، اگر ادله، دو حکم متضاد را برای یک موضوع اثبات کنند و یا یک دلیل حکمی را اثبات کرده و دلیل دوم آن را نفی کند، تعارض ایجاد می‌شود.

در «فقه معارف»، مفاد ادله ارشادی حکم شرعی نیست تا تضاد میان آن‌ها مستلزم تعارض باشد؛ بلکه هر دلیل ارشادی، گزارشی از واقعیت مورد نظر است که جهت و بُعدی از آن را بیان می‌کند. از این رو، تعارض‌ها به دو صورت زیر خواهند بود:

۱) گاهی تعارض ادله در حد تناقض نبوده و با بررسی شواهد می‌توان ناسازگاری میان آن‌ها را حل کرد؛

۲) گاهی تعارض در حد تناقض در گزارشاتی است که قابل جمع نخواهند بود؛ مانند برخی گزارشاتی که در رابطه با محل فرود حضرت آدم ارائه شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۱/۲۰۶ و ۲۰۷). در رابطه با گزارش‌های متناقض باید با استفاده از روش‌های ترجیح خبر، یکی از دو گزارش را ترجیح داد، چنانکه علامه مجلسی با تکیه بر عنصر موافقت عامه برخی از اخبار مربوط به حضرت آدم را ترجیح داده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۱/۲۱۳)؛ اما در رابطه با حالت اول باید روش‌هایی را برای حل تعارض ارائه کرد. از آنجاکه ادله ارشادی گزارش‌هایی از یک واقعیت خارجی هستند، تنافی میان آن‌ها را نمی‌توان در شکل‌های خاصی منحصر دانست؛ چراکه اوصاف، حالات و روابط پدیده‌های خارجی منحصر در سعه و ضیق نیست و به تعداد اوصاف و حالات مذکور، احتمال تنافی میان ادله ارشادی وجود دارد. علاوه بر این، عرفی بودن روش‌هایی چون تخصیص و تقیید مبتنی بر نگرشی دستوری است که تخصیص و تقیید را کاشف از حکم ظاهری بودن عام و مطلق می‌داند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق،

۴۵۲). البته رویکردهای دیگری نیز در این رابطه وجود دارد که پیش فرض غالب آن‌ها دستوری بودن گزاره‌ها است (شهیدی، بی تا، ۲۷۹/۷). با توجه به این نکته روشن می‌شود روش‌هایی چون تخصیص، تقیید و حکومت نمی‌توانند راهکار مناسب برای حل تنافی میان ادله ارشادی باشند. مواردی چون تقدّم و تأخّر دو مرحله رضا و یقین در اخلاق (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۳۷۳/۶۶ و ۳۱۰/۶۷) نمونه‌ای از این موارد است.

برای انضباط بخشیدن به ناسازگاری‌های احتمالی در ادله ارشادی، روش پیشنهادی نویسنده تأکید دوباره بر مدلول مجموعی است. اگر دو دلیل «الف» و «ب» را به عنوان دو دلیل متعارض در نظر بگیریم، تنافی میان این دو دلیل از دو حالت زیر خارج نیست:

یا این دو دلیل بر اساس همه احتمالات دلالتی با یکدیگر در تعارضند که در این صورت دو دلیل، متناقض تلقی خواهند شد و در رابطه با آن‌ها باید به روش‌های ترجیح اخبار متعارض مراجعه کرد؛

و یا نسبت به دلالت هر یک از دلیل‌های «الف» و «ب»، احتمالاتی وجود دارد که تعارض تنها میان دو احتمال ارجح (یا همان ظهور) ایجاد شده است. در این صورت توجه به مجموعه ادله، به دو روش می‌تواند تعارض مذکور را حل کند:

۱) اینکه «الف» نظریه‌ای به دست آمده از مجموع ادله باشد و ظهور آن از طریق دلالت مجموعی یا شواهد اطمینان‌آور به اثبات رسیده باشد. در این صورت قطعی بودن این نظریه، قرینه‌ای بر تعیین احتمال سازگار در دلیل «ب» می‌شود؛

۲) اینکه مجموعه‌ای از ادله مشتمل بر «الف»، «ب»، «ج»، «د» و... با وجود احتمالات مختلف دلالتی، بنابر یک احتمال سازگار باشند. در این صورت این اشتراک دلالتی بر یک احتمال، قرینه‌ای برای تعیین مراد از ادله مورد نظر می‌شود. هر چند که ظاهر هر یک از این ادله به صورت جداگانه موافق با احتمال اثبات شده نباشد اما تراکم احتمالات مورد نظر برای انسان اطمینان به مراد ایجاد می‌کند.

البته باید توجه داشت که این روش تنها در صورتی قابل دفاع خواهد بود که چرایی و کیفیت قرینیت آن‌ها نسبت به یکدیگر مورد بررسی قرار گیرد. در اصول فقه به خوبی تبیین شده است که قراین به دو صورت متصل و منفصل تقسیم می‌شوند (صدر،

۱۴۱۸ق، ۱۸۳/۲). قرینه منفصل بنا به برخی مبانی، در ظهور دلیل تأثیرگذار نیست و تنها کاشف از مراد جدی متکلم است (صدر، ۱۴۱۸ق، ۱۸۳/۲؛ حائری‌یزدی، ۱۴۱۸ق، ۲۱۳/۱). ازاین‌رو، می‌توان ادعا کرد اشتراک ادله ارشادی، نسبت به یک احتمال نیز می‌تواند قرینه‌ای منفصل برای کشف مراد جدی متکلم در نظر گرفته شود؛ هرچند ظهور اولیه هر یک، متفاوت از مراد جدی به دست آمده از مجموع باشد. این قرینیت با توجه به آنکه ادله ارشادی در مقام تعبّد نبوده و درصدد ارائه گزارشی از واقعیت قابل ادراک هستند روشن‌تر می‌شود. چنانچه آیت‌الله سیستانی (سیستانی، ۱۴۴۱ق، ۴۰۰ و ۳۹۵/۲) نیز تلاش کرده از نگرش مجموعی در جمع عرفی استفاده نماید. از نظر نگارنده، از آنجا که پیش‌فرض تقسیم قراین به متصل و منفصل، عدم تأثیر‌پذیری ظهور دلیل از قراین منفصل است (آخوند‌خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۲۱۹؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ۴، ۲۶۶)، می‌توان چرایی این ادعا را مورد پرسش قرار داد.

در راستای اثبات این پیش‌فرض، به دو نکته استدلال شده است: نکته اول، تنظیری عرفی است که بر اساس آن انسان وقتی با خطاب امر و نهی مولا مواجه می‌شود خود را مسئول دیده و منتظر شکل‌گیری ظهور، توسط قرائن منفصل نمی‌ماند (انصاری، ۱۳۸۳، ۱۳۱/۲)؛

و نکته دوم، آنکه لازمه متوقف‌دانستن ظهور بر مشاهده قرائن منفصله آن است که اگر احتمال بدهیم دلیل منفصلی وجود دارد که به‌دست ما نرسیده‌است، این احتمال مانع از حجیت ادله واصله می‌شود (شهیدی، بی‌تا، ۴/۶۷۱).

به نظر می‌رسد حتی اگر این دو نکته نسبت به عرصه احکام صحیح باشند، نسبت به فقه معارف صحیح نخواهند بود؛ چرا که اولاً تنظیر ذکرشده، قابل انطباق بر ادله ارشادی نیست و ثانیاً می‌توان گفت ظهور هر دلیل، مشروط است به عدم وصول قرینه منفصل برخلاف. این امر هم موافقت بیشتری با وجدان دارد و هم مشکل قابل استناد بودن ادله واصله را برطرف می‌کند. در نتیجه چون در ادله ارشادی غرض احتجاج و ایجاد مسئولیت برای مخاطب نیست - بلکه پرده‌برداری از واقعیت خارجی است - لذا یک دلیل به‌تنهایی نمی‌تواند عهده‌دار کشفی کامل نسبت به واقعیت باشد و چون ظهور ادله واصله مشروط به عدم وصول قرینه برخلاف است، برای استناد به

ادله واصله نیازی به نفی صدور ادله غیر واصله نیست.

۷. روش ایجاد تعامل میان گزاره‌های ارشادی و مولوی

توجه به خطابات مولوی یکی از لازمه‌های اسلامی دانستن علوم انسانی است، در غیر این صورت، علم مورد نظر دچار تهافت بیرونی خواهد شد (جهانگیری، ۱۴۰۱، ۹۷). با توجه به این نکته و با توجه به آنکه «فقه معارف» عهده‌دار تحقیق در بُعد اسلامی علوم است، احراز عدم تنافی میان خطابات مولوی و ارشادی و نیز حل آن‌ها از رسالت‌های این علم به‌شمار می‌رود. تنافی این دو دسته، از آنجا ناشی می‌شود که لازمه توصیفات به‌دست‌آمده از ادله ارشادی پذیرفتن مصالح، اهداف و دستورالعمل‌های برآمده از آن‌ها است؛ درحالی‌که عمل کردن به مقتضای هر یک از این عناصر، می‌تواند در تنافی با یک حکم الزامی فقهی باشد. از این رو، باید به بررسی این چالش پرداخت که روش برون‌رفت از این تنافی چه خواهد بود؟

با توجه به ویژگی‌های ادله ارشادی و مولوی، به نظر می‌رسد در مواجهه با تنافی میان این دو دسته باید به بررسی چند متغیر پرداخت:

فقه معارف و
شاخصه‌های
روش‌شناختی آن

۷۷

۱) متغیر اول: رهنمون‌های سلبی و ایجابی جایگزین

اولین پرسشی که باید پاسخ داد، این است که آیا می‌توان رهنمون‌های سلبی و ایجابی جایگزین از مبانی توصیفی به‌دست آورد؟ رهنمون‌هایی که در تنافی با احکام مولوی قرار نگیرند. روشن است که پاسخ مثبت به این پرسش محقق را از بررسی متغیرهای دیگر بی‌نیاز می‌کند.

۲) متغیر دوم: گستره دلالتی ادله مولوی

در این گام، باید به بررسی این پرسش پرداخت که آیا شمول ادله مولوی نسبت به فرض مورد نظر، صحیح است یا خیر؟ در این مرحله باید به بررسی اطلاق و عموم ادله مولوی پرداخت. قواعد حاکم بر این بررسی‌ها در علم اصول منقح شده است و در خلال استدلال‌های فقهی قابل دستیابی است.

۳) متغیر سوم: کاشفیت ادله ارشادی از مصالح و مفاسد الزام آور

در این گام، باید به بررسی این پرسش پرداخت که آیا ادله ارشادی کاشف از مصلحت و مفسده‌ای یقینی و الزامی هستند یا خیر؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد می‌توان از طریق آن، به حکم شرعی متناسب با دلیل ارشادی دست یافت. در این صورت، حکم شرعی به دست آمده در تزامن با حکم منافی قرار گرفته و حکم اهمّ مقدم می‌شود. در اصول فقه اشکالاتی نسبت به کشف حکم شرعی از طریق شناخت مصالح و مفاسد وارد شده است (خوئی، ۱۴۲۲ق، ۵۹/۱؛ انصاری، ۱۴۱۶ق، ۲۰/۱). اما به نظر می‌رسد این اشکالات نسبت به راهکار ارائه شده وارد نیست؛ چرا که نکته مورد نقد، استقلال عقل نسبت به کشف حکم شرعی است که نسبت به راهکار ارائه شده مطرح نیست چرا که در این راهکار، مانند روش مذاق شارع عقل از طریق وحی به ملاکات دست یافته است.

۴) متغیر چهارم: علت و حکمت احکام مولوی

پرسش دیگری که باید مورد بررسی قرار گیرد، این است که آیا در ادله، علت یا حکمت حکم الزامی مورد نظر تبیین شده است یا خیر؟ حل تنافی ادله، با کمک گرفتن از علت‌ها و حکمت‌های منصوص (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ۲۹۷/۱) در ادله مولوی است. استفاده از علت و حکمت به دو صورت می‌تواند در حل تنافی ادله کارگشا باشد: ۱. از طریق نفی حکم مولوی از فرضی که علت یا حکمت در آن منتفی شده است. در رابطه با اصل این استفاده و کیفیت آن اختلافاتی میان فقهاء وجود دارد (شیری، ۱۶۶-۱۷۳)؛ ۲. به عنوان قرینه‌ای متصل در دلالت‌یابی از دلیل مولوی. شیخ انصاری در بحث خیار حیوان از این روش بهره گرفته است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۱۰۱/۵).

روشن‌شناسی
علوم اسلامی
سال اول، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴
۷۸

۵) متغیر پنجم: خلل‌های احتمالی در نظریه برآمده از ادله ارشادی

پرسش آخری که باید مورد بررسی قرار گیرد، پرسش از خلل‌هایی است که احتمالاً در مسیر استنباط نظریه توصیفی وجود داشته است. این خلل‌ها امکان دارد در هر یک از مراحل جمع ادله، اعتبارسنجی، دلالت‌یابی و حل تعارض‌ها وجود داشته باشد. گاهی بازخوانی ادله، خلل‌هایی را به دست می‌دهد که با اصلاح آن‌ها

تنافی موردنظر برطرف می‌شود. در نهایت اگر از طریق بررسی متغیرهای ذکر شده، تنافی ادله برطرف نشد، به نظر می‌رسد باید احکام مولوی را به عنوان چارچوب عملی «فقه معارف» در نظر گرفت؛ چراکه احکام مولوی از پشتوانه الزام‌آوری و استحقاق عقاب برخوردارند (خوئی، ۱۴۲۲ق. ۱/۱۴) که مانع از کنار گذاشتن آن‌ها می‌شود؛ برخلاف ادله ارشادی که عمل به رهنمون آن‌ها در غالب موارد، عقلاً الزام‌آور نیست.

۸. توجیه‌پذیری توجه به کارآمدی و آزمایش در «فقه معارف»

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های فقه معارف که در سایه توصیف محوری و ارشادی بودن ادله به دست می‌آید، معقول بودن توجه به کارآمدی نظریات در «فقه معارف» است. روشن است که در رویکردهای حکم‌محور سخن از کارآمدی و آزمایش توجیه‌پذیر نخواهد بود؛ چراکه هدف پژوهش در این رویکردها تصرف در موضوعات خارجی نیست برخلاف فقه معارف که در نهایت به دنبال تصرف در موضوعات خارجی است. در نظریات غربی، آزمون یا به جهت اثبات نظریه و یا برای محک‌زدن مقاومت آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند (بلیکی، ۱۴۰۱، ۷۵ و ۸۹ و ۱۰۹) اما با توجه به آنکه نظریات وحیانی کاشفیت خود را از وحیانی بودن منبع خود به دست می‌آورند، باید دانست که آنچه در فقه معارف کاربرد دارد احراز ناکارآمدی یک نظریه است؛ چراکه ناکارآمدی یک نظریه کاشف از عدم صدق آن بوده و در نتیجه، کاشف از صحیح نبودن برداشت صورت گرفته از منابع وحیانی است. از این رو، نگاه ما به عنصر کارآمدی نگرشی ابطال‌گرایانه (پوپر، ۱۳۷۰، ۵۷ و ۳۳۱) است.

همان‌طور که اشاره شد «فقه معارف»، تأمین‌کننده بُعد وحیانی علوم انسانی اسلامی است؛ از این رو، رابطه این علم با علوم انسانی را می‌توان رابطه پارادایم حاکم بر علم دانست. چنین رابطه‌ای میان نظریات کلان و علوم تجربی نیز حاکم است؛ از این رو کوهن، پژوهش در شرایط علم هنجاری را معطوف به حل ابهامات خُرد باقی‌مانده و توسعه در گستره داده‌ها می‌داند (کوهن، ۱۳۶۹، ۴۱). در نتیجه به نظر می‌رسد بررسی کارآمدی نظریات وحیانی رسالت اصلی علوم انسانی اسلامی به‌شمار می‌روند. از طرف دیگر، از آنجا که ناکارآمدی یک نظریه وحیانی کاشف از وجود

خلل در تفسیرِ ادله و حیانی است، فقه معارف را با مسئله‌هایی تازه روبه‌رو خواهد کرد و این تعامل ادامه خواهد داشت.

با توجه به این نکته، روشن می‌شود که نه انکارناپذیر بودن گزاره‌های دینی مانع از تولید علم تجربی است و نه جایگاه گزاره‌های و حیانی تا سطح پیش فرض قابل تقلیل است. بلکه علوم انسانی اسلامی دارای دو بُعد تفسیری و تجربی هستند که هر یک دارای قواعد خاص به خود بوده و در تعامل با یکدیگر به دقت آن‌ها افزوده می‌شود، که برخی از آن به عنوان رویکرد تأسیسی-استنباطی یاد کرده‌اند (باقری، ۱۳۸۰). با این تفاوت که طرفداران این رویکرد، نقش دین در نظریه‌پردازی را منحصر در الهام بخشی می‌دانند اما در رویکرد پیشنهادی تولید نظریه از گزاره‌های دینی کاملاً توجیه‌پذیر است.

از نظر نگارنده، بهترین روش برای ارزیابی کارآمدی در علوم انسانی، روش تجربه‌نگاری است. از آنجا که متغیرهای دخیل در پدیده‌های اجتماعی بسیار بیشتر از متغیرهای دخیل در پدیده‌های طبیعی هستند و نیز از آنجا که قضاوت در رابطه با کارآمدی و ناکارآمدی نظریات اجتماعی نیاز به تجربیات وسیع و بلندمدت دارد به نظر می‌رسد جمع‌آوری تجربه‌نگاری‌های دقیق که توسط مجریان نظریات علمی گردآوری شده‌اند، داده‌های بسیار مفیدی برای ارزیابی کارآمدی نظریات اسلامی در اختیار نظریه‌پردازان این عرصه می‌گذارد و در بلندمدت، هم می‌تواند منشأ اصلاح نظریات و هم منشأ کنارگذاشتن یک نظریه باشد.

نتیجه‌گیری

۱. با توجه به کاستی روش‌های حکم‌محور در علوم انسانی، تأسیس رویکرد توصیف‌محور و حیانی ضرورت دارد. این رویکرد، با توجه به و حیانی بودن و نیز نظارت آن به معارف غیرحکمی دین، به نام «فقه معارف» معرفی شده است.
۲. لازمه مواجهه توصیف‌محور با منابع اسلامی تأکید بر ادله ارشادی است؛ برخلاف رویکردهای حکم‌محور که توجه خود را به ادله مولوی معطوف داشته‌اند.
۳. از آنجا که هدف در فقه معارف دستیابی به احکام مولوی نیست، دو مفهوم

منجزیت و معذرت‌کاری صحیحی در این عرصه نخواهند داشت. از این رو، ضرورت دارد عنصر «استناد» به عنوان معیار اسلامی بودن نتایج جایگزین دو مفهوم پیش گفته شود. تأکید بر این عنصر در کنار ارشادی بودن ادله، بستر مناسبی برای تعامل میان کاشفیت و اسلامی بودن ایجاد کرده و نیز امکان تعامل میان منابع وحی و روش‌های تحقیق تجربی و استنتاجی را فراهم می‌سازد.

۴. امکان بهره‌گیری از مدل‌های مجموعه‌ای ادله و حیانی در فقه معارف، در دو ساحت دلالت‌یابی و اعتبارسنجی توسعه ایجاد کرده و روش‌های جدیدی چون اعتبارسنجی مضمونی و جمع‌های عرفی متنوع را با خود به همراه دارد. استفاده از مدل‌های مجموعه‌ای در مرحله دلالت‌یابی، ناشی از تراکم احتمالات سازگار با انضمام ادراکات عقلی و تجربی کاشف از واقع بوده و در مرحله اعتبارسنجی، ناشی از سازگاری و عدم سازگاری یک دلیل با مجموع ادله است.

۵. در فقه معارف توجه به ضوابط ادله ارشادی و رابطه آن‌ها با ادله مولوی شکل‌های مختلفی از تعامل میان علم و فقه را ایجاد می‌کند. اصلاح رهنمون‌ها، بازخوانی سعه و ضیق ادله، بهره‌گیری از علت و حکمت و دستیابی به ملاکات یقینی و الزام‌آور، از جمله مهم‌ترین روش‌های تعامل به‌شمار می‌رود.

۶. در فقه معارف به دلیل تکیه بر ادله ارشادی و اخباری بودن حقیقت این ادله، بهره‌گیری از عنصر آزمون برای تشخیص صحت تفسیر، توجیه‌پذیر است برخلاف فقه احکام که استفاده از چنین عنصری در آن توجیه‌پذیر نیست.

۷. فقه معارف با توجه به عناصر اصلی و شاخصه‌های آن می‌تواند به عنوان منطقی مشترک برای تحقیقات و حیانی در عرصه علوم انسانی مورد استفاده قرار گیرد.

منابع

• قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. قم: مؤسسه آل‌البیت علیه السلام.
۲. اخوت، احمد رضا. (۱۳۹۲). دوره‌های رشد تفکر اجتماعی. تهران: نشر قرآن و اهل بیت نبوت علیه السلام.
۳. اصفهانی، محمد حسین. (۱۴۲۹ق). نهایة الدراية. بیروت: مؤسسه آل‌البیت علیه السلام.

۴. اعرافی، علیرضا. (۱۳۹۵ الف). *فقه تربیتی*. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
۵. _____. (۱۳۹۵ ب). *درآمدی بر اجتهاد تمدن ساز*. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
۶. _____. (۱۳۹۶). *قلمرو دین و گستره شریعت*. قم: مؤسسه اشراق و عرفان.
۷. انصاری، مرتضی. (۱۳۸۳). *مطرح الانظار*. چ ۲. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. _____. (۱۴۱۵ق). *المکاسب*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۹. _____. (۱۴۱۶ق). *فوائد الاصول*. چ ۵. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. باقری، خسرو. (۱۳۸۰). «ماهیت و قلمرو تعلیم و تربیت اسلامی»، *روش شناسی علوم انسانی*، ش ۲۸، صص ۲۳-۳۳.
۱۱. _____. (۱۳۸۴). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. چ ۴. تهران: انتشارات مدرسه.
۱۲. _____. (۱۳۸۹). *روش ها و رویکردهای پژوهشی در تربیت اسلامی*. چاپ اول. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۳. بلیکی، نورمن. (۱۴۰۱). *پارادایم های تحقیق در علوم انسانی*. چ ۶. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۴. پسندیده، عباس. (۱۳۹۲). *الگوی اسلامی شادکامی*. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
۱۵. پوپر، کارل ریموند. (۱۳۷۰). *منطق اکتشاف علمی*. چ ۴. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. جهانگیری، محمدرضا. (۱۴۰۲)، «تربیت اسلامی؛ فرایند پژوهش و پیش فرض های آن»، *تربیت اسلامی*، ش ۴۶، صص ۸۳-۱۰۲.
۱۷. حاجوی، محمد. (۱۳۹۶)، «چیستی امر مولوی و ارشادی»، *نشریه فقیهانه*، ش ۴، صص ۸-۲۷.
۱۸. حائری پور، محمد مهدی؛ مصطفوی، اسدالله. (۱۴۰۱)، «اصول فقه معارف دین و جایگاه آن در فهم احادیث با تأکید بر روایات مهدویت (بررسی موردی واژه وعی و نقش آن در فهم حدیث اهل البيت (علیهم السلام))»، *نشریه مشرق موعود*، ش ۶۲، صص ۲۳۱-۲۴۳.
۱۹. حائری یزدی، عبدالکریم. (۱۴۱۸ق). *دررُ الفوائد*. چ ۶. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۰. حرعاملی، محمد. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۲۱. حسینی، محمد. (۱۴۱۵ق). *معجم المصطلحات الاصولیه*. بیروت: مؤسسه المعارف للمطبوعات.
۲۲. خطیبی، مهدی. (۱۴۰۱). «امکان سنجی، روش و شرایط استنباط گزاره های توصیفی و

هنجاری علوم انسانی از احکام تشریعی اسلام»، تحقیقات بنیادین علوم انسانی، ش ۲۹، صص ۱۱-۳۲.

۲۳. خوانساری، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ اصطلاحات منطقی به انضمام واژه‌نامه فرانسه و انگلیسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۴. خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲). مصباح الأصول. قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی.

۲۵. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۹۹). درباره علم. چ ۴. تهران: نشر هرمس.

۲۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۵). لغت‌نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۲۷. ذوالفقاری، محمد؛ سیدیان، سیدمهدی. (۱۳۹۱)، «فقه حکومتی؛ چستی، چرایی، چگونگی»، نشریه معرفت سیاسی، ش ۷، صص ۴۹-۶۸.

۲۸. رایشناخ، هانس. (۱۳۷۱). پیدایش فلسفه علمی. ترجمه موسی اکبری. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۹. سیستانی، سید علی. (۱۴۴۱ق). تعارض الأدلة و اختلاف الحديث. قم: انتشارات اسماعیلیان.

۳۰. شبیری، سید موسی. دروس خارج نکاح، قم: مرکز فقهی امام محمدباقر (عج).

۳۱. شریفی، احمدحسین. (۱۳۹۵). روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی، تهران: مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.

۳۲. شهیدی، محمدتقی. (بی تا). ابحاث اصولیه، <https://shahidipoor.ir>.

۳۳. صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷ق. الف). بحوث فی علم الاصول. تقریرات عبدالساتر. بیروت: الدار الاسلامیه.

۳۴. _____. (۱۴۱۷ق. ب). بحوث فی علم الاصول. تقریرات هاشمی شاهرودی. بیروت: الدار الاسلامیه.

۳۵. _____. (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الاصول. چ ۵. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۳۶. _____. (۱۴۳۴ق). موسوعة الشهيد السيد محمدباقر الصدر. چاپ ۲. قم: پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر (دارالصدر).

۳۷. صفایی حائری، علی. (۱۳۸۲). از معرفت دینی تا حکومت دینی. قم: لیلۃ القدر.

۳۸. عباس، کعبی. (۱۳۹۳). «آشنایی با فقه حکومتی؛ گفتگو با استاد کعبی»، پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد، پیش شماره ۱۰، صص ۳۷-۶۴.

۳۹. عراقی، ضیاءالدین. (۱۴۱۱ق). منهاج الاصول. بیروت: دار البلاغة.

۴۰. عرب صالحی، محمد. (۱۳۹۳). «نگاهی نو به مولوی و ارشادی و برآیند روش شناختی آن»، نشریه فقه و اصول، ش ۹۹، صص ۷۱-۹۰.

۴۱. عسکری، حسن. (۱۴۰۰ق). *الفروق فی اللغة*. بیروت: دار الآفاق الجديدة.
۴۲. علیشاهی قلعه جوقی، ابوالفضل؛ ناصری مقدم، حسین. (۱۳۹۰)، «چیستی و کارکردهای مذاق شریعت»، *مطالعات اسلامی: فقه و اصول*، ش ۸۶/۱، صص ۱۵۷-۱۹۳.
۴۳. عندلیب همدانی، محمد؛ ستوده، محمد. (۱۳۹۱)، «مذاق شریعت، جستاری در اعتبارسنجی و کارآمدی»، *فقه اهل بیت*، ش ۷۰ و ۷۱.
۴۴. عیدی عطارزاده، علی. (۱۳۹۷). «بازشناسی حکم ارشادی و مولوی»، *نشریه فقیهانه*، ش ۷، صص ۹۴-۱۰۷.
۴۵. فاضلی هیجده‌ی، علی. (۱۳۹۳)، «اوامر مولوی و ارشادی»، *نشریه پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد*، پیش شماره ۱۰، صص ۲۷-۳۶.
۴۶. فانی اصفهانی، علی. (۱۴۰۱). *آراء حول مباحث الالفاظ فی علم الاصول*. قم: رضا مظاهری.
۴۷. فرح‌زادی، علی اکبر. (۱۳۷۹). «امر ارشادی و مولوی در اصول شیعه»، *نشریه مقالات و بررسی‌ها*، ش ۶۸، صص ۶۵-۹۲.
۴۸. فرزانه، حسین. (۱۴۰۱). «هویت‌شناسی مولوی و ارشادی از طریق نمونه کاوی»، *نشریه فقه و اصول*، ش ۱۳۰، صص ۱۴۴-۱۶۴.
۴۹. کوئن، توماس. (۱۳۶۹). *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه احمد آرام. تهران: نشر سروش.
۵۰. گرایسی، عباس؛ مصباح، علی. (۱۳۹۵)، «روش علامه طباطبایی در استنباط مسایل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین»، *نشریه معرفت فلسفی*، ش ۵۴، صص ۱۱۳-۱۴۲.
۵۱. گلشنی، مهدی. (۱۳۹۲). *از علم سکولار تا علم دینی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵۲. —؛ جمالی، محمد؛ خطیری، مرتضی. (۱۳۹۹). *علم و شبه‌علم*. تهران: نشر علم.
۵۳. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۴. محمدی‌ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۳). *فلسفه وحی و نبوت*. چ ۲. قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث.
۵۵. —. (۱۳۸۵). *حکمت‌نامه کودک*. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
۵۶. مشکانی سبزواری، عباس علی؛ مشکانی سبزواری، عبدالحسین. (۱۳۹۴)، «نسبت فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی»، *نشریه علوم انسانی اسلامی*، ش ۱۴، صص ۱۳۵-۱۴۴.
۵۷. مصباح، علی؛ محیطی اردکان، علی. (۱۳۹۱)، «نقد و بررسی دلایل «انکار علوم انسانی دستوری»، *نشریه معرفت اخلاقی*، ش ۱۱، صص ۱۰۷-۱۲۴.

۵۸. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۳). راه و راهنماشناسی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.

۵۹. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳). نبوت. چ ۱۶، قم: انتشارات صدرا.

۶۰. ملکی اصفهانی، مجتبی. (۱۳۷۹). اصطلاحات الاصول. قم: عالمه.

۶۱. موسوی خمینی، سیدروح الله. (۱۳۹۲). کتاب البیع. چ ۴. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.

۶۲. میرباقری، محمد مهدی؛ سبحانی، محمدتقی؛ پارسانیا، حمید. (۱۳۹۳). گفت و گوی علمی پیرامون مفهوم علم دینی. قم: گروه پژوهشی فلسفه دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.

۶۳. میرزای قمی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸ق). قوانین الاصول. چاپ دوم، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.

۶۴. واعظی، اصغر. (۱۳۹۰). «پیش داوری و فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر»، فصلنامه راهبرد، ش ۶۰، صص ۲۵۳-۲۳۵.

۶۵. —؛ فاضلی، فائزه. (۱۳۹۰). «دیالوگ، دیالکتیک، امتزاج افق‌ها»، دوفصلنامه فلسفی شناخت، ش ۶۲/۱، صص ۱۸۹-۲۱۴.

۶۶. وکیلی محمدحسن. (۱۳۳۳). علم دینی؛ از چیستی تا چگونگی. چ ۲. مشهد: مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلامی.

۶۷. همدانی، رضا بن محمد هادی. (۱۳۷۶). مصباح الفقیه. قم: المؤسسة الجعفریة للاحیاء التراث.

فقه معارف و
شاخصه‌های
روش‌شناختی آن

